



با سلام

در هر برنامه گنج حضور، آقای شهبازی با توجه به ابیات مولانا، مساله انسان را مطرح می کنند. اینکه انسان به عنوان امتدادِ زندگی و هوشیاریِ عدم واردِ این جهان می شود، برای بقا در این جهان جدایی را یاد می گیرد و من ذهنی اش ساخته می شود. پس از مدت خیلی کوتاه می بایست دوباره به مرکزِ عدم و جنس اولیه اش برگردد. این فرآیندی طبیعی و طرح زندگی است و تا اینجای کار مشکلی ایجاد نمیشود. مشکل از جایی شروع می شود که انسان سعی در حفظِ این مرکزِ جسمی و به تبعِ آن دیدِ ذهنی و همانیده اش می کند و با ادامه دادنِ این کار از فضای یکتاییِ این لحظه دور و دورتر می شود.

در این جا انسان ها به دو دسته تقسیم می شوند : عده ای یا با دردِ زیاد یا با اختیارِ خودشان متوجه می شوند که دیدِ جسمی کار نمیکند و باید این دید را کنار بزنند. در این پذیرش، رهاییِ زیادی نهفته است. در این مرحله است که ما بدنبالِ راه حل هستیم و اینجاست که آمادگیِ پذیرشِ سخن بزرگانی چون مولانا را داریم و اگر این پیغام هنوز جذبِ جانمان نمیشود، صبر میکنیم تا تغییر کنیم نه اینکه با دیدِ ذهنی به بزرگان ایراد بگیریم.

مولانا می گوید رحمت و کمک خداوند همراه این افراد است. آنهایی که با تسلیم و فضاگشایی، سعی در کنار زدنِ عقلِ جزئی و دیدِ همانیده شان می کنند. و داستان بلقیس و حضرت سلیمان را نقل می کند. بلقیس (ملکه سرزمین سبا) کنایه از انسانی است، که آمادگیِ پذیرشِ پیغام را دارد و کلامِ زندگی و پیام آورش را سریعاً درک می کند و از سر اخلاص، تسلیم او می شود.

رحمتِ صدتو بر آن بلقیس باد

که خدایش عقلِ صد مرده بداد

هدهدی نامه بیاورد و نشان

از سلیمان چند حرفی با بیان

خواند او آن نکته های با شمول

با حقارت ننگرید اندر رسول

مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۳

پیغام های زندگی از راه های متفاوتی به ما می رسد:

گاهی از طریق مولانا و آقای شهبازی

گاهی در سکوتِ ذهنِ ما

گاهی از زبانِ یک کودک

گاهی از طریق یک نوشته که در خیابان به چشم می خورد

گاهی از طریق یک حرف تند

گاهی با یک رفتار خصمانه توسط کسیکه گمان میکردی دوستِ دوست

و همه ی اینها یک حرف دارند و آن اینکه زندگی می گوید: ظاهر را کنار بزن و معنا را بگیر و یقین داشته باش که «خداوند دشمنان شما را بهتر می شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.» سورة نساء - آیه ۴۵

چشم هدهد دید و جان، عنقاش دید

حس چو کفی دید و دل دریاش دید

عقل با حس زین طلسماتِ دو رنگ

چون محمد با ابوجهلان به جنگ

مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵

پس وجود آدمی دو جنبه دارد: یکی جنبه ی مادی که همان حواس جزئی و چشم ظاهری است که دیدی بسیار محدود و ناقص دارد و به ابوجهل تشبیه شده و دیگری عقل کلی و چشم عدم بین است که بعد معنوی ما را تشکیل می دهد و به حضرت محمد مانند شده است.

در هر لحظه این دو جنبه در درون ما با هم روبرو می شوند و ما تنها با فضاگشایی و تسلیم است که می توانیم از پس من ذهنی و دید جزئی حاصل از آن برآییم.

خاک زن در دیده حس بین خویش

دیده حس، دشمن عقل است و کیش

دیده حس را خدا اعماش خواند

بت پرستش گفت و ضد ماش خواند

مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۶۰۷ و ۱۶۰۸

دید من ذهنی و عقل جزئی آن را خدا نابینا خوانده، چراکه فقط اجسام را می بیند و آنها را در مرکزش گذاشته و می پرستد. از این رو بت پرست و دشمن زندگی و فضای گشوده شده است.

این بیت اشاره است به قسمتی از آیه ۱۷۹ سوره اعراف:

ایشان را دل هایی است که بدان حق را درنیابند، و ایشان را دیدگانی است که بدان حق را نبینند و ایشان را گوش هایی است که بدان حق را نشنوند و ایشان ستوران اند بلکه گمراه تر.

زآنکه او کف دید و، دریا را ندید
زآنکه حالی دید و، فردا را ندید
مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۰۹

عقل من ذهنی فقط اتفاق را می بیند و از امرِ قضا، بازی های قضا، کن فکان و فضای اطرافِ اتفاق بی خبر است.

پس گروهِ دیگر افرادی هستند که همین دیدِ جزئی و ظاهر اتفاقات را اصل می دانند و برای حفظِ آن، مقاومت و قضاوت می کنند.

مولانا داستان حضرت موسی و فرعون را مثال می زند که با وجود راهنمایی های موسی، همسرش آسیه و ساحران که به موسی ایمان آوردند، فرعون حاضر نشد عقلِ جزئی را کنار بزند و تسلیمِ زندگی شود و عقل و دیدِ او را بگیرد. در نهایت در افسانهٔ من ذهنی اش غرق شد.

سربرآر و مُلک بین زنده و جلیل
ای شده غره به مصر و رود نیل
گر تو ترکِ این نجس خرقه کنی
نیل را در نیلِ جان غرقه کنی
هین بدار از مصر ای فرعون دست
در میانِ مصرِ جان صد مصر هست
مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۲۵ تا ۱۴۲۷

اگر در ما نیز، دیدِ فرعونی هست باید از همین لحظه شروع به تسلیم کنیم و قدم به قدم با فضاگشایی، صبر و شکر پیش برویم، تا خداوند مرکزِ همانیده را به مرکزِ عدم تبدیل کند و این کار مستلزمِ تلاش، همت و تعهد ماست. همانطور که انسان های کامل و زنده به زندگی در این راه تلاش بسیار کردند.

چند بت بشکست احمد در جهان
تا که یا رب گوی گشتند امتان
گر نبودی کوشش احمد تو هم
می پرستیدی چو اجدادت صنم
این سرت وارست از سجدهٔ صنم
تا بدانی حقُّ او را بر امم
گر بگویی، شکرِ این رستن بگو

کز بتِ باطنِ هَمّت برهاند او
مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۶۶ تا ۳۶۹

پس زندگی در هر لحظه منتظرِ بازگشتِ هوشیارانه ماست، تا از پرستیدنِ بت های درونی دست بکشیم و در این
راه تمامِ جدّ و جهدمان را به کار ببریم و بارِ دیگر پیمانِ آلت را اجابت کنیم.

چون دیده پر شود ز خیالش ندا رسد
احسنت ای پیاله و شاباش ای شراب
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰

با سپاس فراوان
سمانه از تهران